

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گفتگو

● گفتگو با عبدالحسین آذرنگ

در چند گفت و گو منتشر شده در مطبوعات از تجربه‌ها و مشاهده‌های سفرتان درباره کتاب، نشر کتاب و کتابخانه‌ها گفته‌اید، اما به مسائل فرهنگی اشاره‌ای نداشته‌اید. — همین‌طور است، و البته پاسخ تابع پرسش است. اگر از مسائل فرهنگی سؤال می‌شد، با علاقه پاسخ می‌دادم.

اول لطفاً برای خوانندگان بخارا بگویید که چرا رفتید و چه کردید؟

— مرداد ماه ۱۳۷۵ به دنبال مشکلی خانوادگی و برای دیدن دخترم که در کانادا درس می‌خواند، رفتم آنجا. گمان می‌کردم سفرم کوتاه باشد و زود برمی‌گردم. اما در همان بدو ورود مریض شدم و پس از چند روز به تشخیص پزشکان باید جراحی می‌کردم. مدتی طول کشید تا عمل انجام شد و بعد هم من ماندم و یک بدهی سنگین به بیمارستان، که البته توافق کردند ماهانه و به تدریج بپردازم. این‌طور شد که ناگزیر شدم بمانم و کار کنم و قسطهای بیمارستان را بپردازم. مدتی به یکی از بستگانم کمک می‌کردم. کارش این بود که برای مدرسه‌های شهر ونکوور و اطراف آن، در کانادا، کتاب می‌برد، انتشارات تازه را معرفی می‌کرد و از مدرسه‌ها و معلمان سفارش می‌گرفت و کتابهای درخواستی‌شان را فراهم می‌کرد و به دستشان می‌رساند.

همکاری با او تجربه خوشایندی برای من بود. با محیطها و فضاهای آموزشی کانادا از نزدیک آشنا می‌شدم. مدرسه‌های کانادا در دوره‌های ابتدایی و برابر با راهنمایی ما جداً دیدن دارد.

دبیرستان نه؟

— تا دوره راهنمایی بچه‌ها در فضا و محیطی بهشت‌آسا زندگی می‌کنند. جامعه به کودک واقعاً ارج می‌نهد و نهایت تلاش را می‌کند و حداکثر سرمایه آموزشی را می‌گذارد که آخرین دستاوردهای آموزشی و بهترین روشهای تربیتی منتقل و به اجرا گذاشته شود. به راستی محیطهای آموزشی کانادا تا دوره راهنمایی رشک‌انگیز است. اما از سنینی که کودکی و نوجوانی پایان می‌گیرد، بحرانهای بلوغ و جوانی آغاز می‌شود، تفاوت‌ها چهارها نیز شدت می‌گیرد. نه اینکه فکر کنید فقط ما هستیم که هنجارهای آموزشی را نمی‌پذیریم، نه؛ بخشی از جامعه کانادا هم جداً نگران وضع جوانانشان در دبیرستانها هستند. حتی برخی از فرقه‌های مسیحی که حساسیتهای خاصی دارند، بچه‌هایشان را به مدرسه‌های خاص خودشان می‌فرستند و آنها را با نظام آموزشی مطلوب خودشان بار می‌آورند. بر بعضی از این مدارس چنان مقررات سخت و چنان انضباط خشک و خشنی حاکم است که ماندنش را شاید در کشور خودمان اصلاً پیدا نکنیم.

ولی تنوع نظام و روش که وجود دارد.

— بله وجود دارد. انواع و اقسام مدرسه‌های خصوصی هست با همه جور روش و شیوه آموزشی. اما خیال نکنید شهریه‌های مدارس خصوصی سبک است. آموزش به قدری پرهزینه است که یکی از علت‌های بچه‌دار نشدن و دیر بچه‌دار شدن بعضی خانواده‌هاست. البته نظام آموزشی طوری عمل می‌کند که هیچ‌کس، حتی تهی‌دست‌ترین افراد، از آموزش عمومی بی‌بهره نمی‌ماند، اما تحصیل در مدارس خصوصی بسیار گران است. بنابراین، اگر پول کافی نداشته باشید ناچارید فرزندان را به مدرسه‌های عمومی بفرستید و در این مدارس، دیگر هنجارها در اختیار شما نیست.

دولت برای این مشکلات فکری نمی‌کند؟

— نقش دولت در جامعه‌هایی نظیر کانادا محدود است. نقشی که مردم در آموزش و نظام آموزشی کشور دارند، نقشی است تعیین‌کننده. در واقع یکی از ویژگیهای جامعه‌ای که امروزه به اصطلاح به آن «مدنی» می‌گویند، و کشورهای نظیر سوئد، کانادا، آلمان، ژاپن، و افریقای جنوبی و مالزی، و نظایر آنها، در راه تحقق آرمانها و هدفهای آن گامهای جدی برمی‌دارند، محدود کردن و کاستن از حیطه اقتدار و اختیار دولتها و افزودن بر دامنه قدرت نهادهای مدنی است و آموزش از حساس‌ترین مقوله‌هاست. مردم اجازه نمی‌دهند دولت برای آنها تعیین تکلیف بکند. دولتها و سیاست دولتها تابع آرای مردم و انتخاب مردم است. واقعیت این است که مشکلات آموزشی



عبدالحسین آذرنگ پائیز ۱۳۷۷

جامعه‌ای نظیر کانادا از نگرش و جهان‌بینی عمومی جدا نیست. اگر راه‌حلی یافته بودند، تا حالا عمل کرده بودند. به گمان بنده، جامعه این‌طور توافق کرده است که مقدار معینی بزه، انحراف و دیگر جنبه‌های ناسالم را به ازای بعضی چیزهای دیگر بپذیرد.

مثلاً چه چیزهایی؟

— مثلاً اینکه خشونت و سختگیری پیامدهایی دارد که چه بسا جوانان را به واکنشهای خشن تری وادارد و در نهایت جامعه را از کنترل خارج کند. نظر عمومی آنها، یا بهتر است بگویم نظر و عقیده‌ای که فعلاً حاکم است و رواج دارد، این است که تحمل کردن جوانان و مدارا با آنها در دوره بحران جوانی، و پذیرفتن حاشیه‌ای از تخلف، افراط، خطا و اعمالی که جامعه نمی‌پذیرد و نمی‌پسندد، به سلامتی بعدی جامعه بیشتر و بهتر کمک می‌کند تا منع و تحذیر و تعذیر همراه با فشار و خشونت.

فکر می‌کنید این روش جواب داده است؟

— آنچه من دیده‌ام، این است که دوره بحرانی از اواخر دوره راهنمایی شروع می‌شود تا کالج. در دوره دانشگاه، تعادل برقرار است، برای اینکه جوانان به سن و به سطحی از دانش و معرفت می‌رسند که آگاهانه و پخته عمل می‌کنند. و هر عملی هم انجام بدهند به هر حال هنجار آن جامعه است؛ بد یا خوب، هر چه هست. بنابراین، منحنی بحران را می‌توان دنبال کرد. این

منحنی به گمان در دوره آموزش ابتدایی و راهنمایی بهنجار است، در دبیرستان و کالج نابهنجار یا کم‌هنجار است، و در دوره تحصیلات دانشگاهی دوباره بهنجار می‌شود. اگر این برداشت و مشاهده من درست باشد، می‌توان گفت که جامعه کانادا با این مشکلات خوب کنار آمده است.

جامعه آمریکا هم همین‌طور است؟

— در باب جامعه آمریکا هیچ سخنی کلی که عموماً درست باشد نمی‌توان گفت. آمریکا در واقع کشور نیست، قاره است. جهان کوچکتری است که در قاره‌ای پهناور متمرکز شده است. شاید بتوان گفت مسائل همه جای جهان را به نوعی و به مقیاسی در آمریکا می‌توان دید. بنده هم بیش از یک ایالت آمریکا را ندیده‌ام و هر چه بگویم محدود به تجربه و مشاهدات در یک ایالت است و مطمئناً از هرگونه تعمیم در داوری پرهیز دارم.

چه طور شد که از کانادا به آمریکا رفتید؟

— وضع اقتصادی کانادا بسیار بد است. بیکاری نسبتاً زیاد است و یافتن کار دشوار. بسیاری از چیزهایی که مردم ما درباره کانادا فکر می‌کنند، خیال و افسانه است. درست است که برخی سیاستهای حاکم بر کانادا، از جمله در زمینه فرهنگ و پذیرش واقعیت چندفرهنگی بسیار موفق بوده است، اما دشواریهای اقتصادی و گرانی در این کشور نشان می‌دهد که دولت کانادا نتوانسته است مشکلات را مهار کند. و شاید بعضی از هموطنان ما ندانند که به طور کلی کانادا در مقام مقایسه با آمریکا مثل شهری درجه سه و دو در برابر شهری درجه یک است. بنده هم به دنبال کار و بناگزیر، آن کار خوشایند و آن کتابخانه‌های دوست داشتنی و امکان تجربه محیط چند فرهنگی را ترک گفتم و رفتم آمریکا.

در آمریکا چه کردید؟

— به چند کار مختلف دست زدم، همه‌جور کاری، تا بالاخره برحسب تصادف محض و اتفاقی غیرمنتظره کاری در بخش آماده‌سازی مجلات شرکت مایکروسافت پیدا کردم و با نشریات بسیار زیاد و متنوعی آشنا شدم که در تغییر دادن سلیقه‌هایم مؤثر بود. و اصولاً کار کردن در شرکت بسیار بزرگی که یکی از ثروتمندترین و موفق‌ترین شرکت‌های جهان است، تأثیرهای متنوعی می‌تواند داشته باشد.

مثلاً چه تأثیرهایی؟

— مهمترین تأثیرهایی که گرفتم شاید اینها باشد: آشنایی با شیوه‌های جدید مدیریت، چه‌طور می‌توان در محیط کار اصطکاک میان افراد و واحدها را حذف کرد و اینها را به هم نیازمند ساخت تا بهتر کار کنند. گمان می‌کنم یکی از معضلات ما در واحدهای کشور خودمان همین است که نمی‌توانیم اصطکاکها را حذف کنیم. حتی شاید در مواردی استاد ایجاد اصطکاک

ناخواسته و ناالزم هم باشیم. خیال می‌کنم در این خصوص صاحب سبک و صاحب مکتب باشیم. تأثیر دیگر که فوق‌العاده برایم جاذب و آموزنده بوده، آشنایی با اقوام و فرهنگهای مختلف بود. در پردیس اصلی مایکروسافت بیش از ۱۳،۰۰۰ نفر کار می‌کنند و در کل این شرکت بیش از ۲۵،۰۰۰ نفر. در پردیس مایکروسافت از همه اقوام می‌توان دید. برای مثال، برای نخستین بار در عرم برمه‌ای، پرتغالی، پرویی، تانزانایی، بولیویایی، رومانیایی، برزیلی دیدم. آشنایی و گفت‌وگو با اینها، بحثها، مقایسه‌ها، مبادله تجربه‌ها بی‌اندازه جالب بود. ما در جامعه‌مان امکان این‌گونه تجربه‌ها را نداریم.

این تجربه‌ها برای آنها چه فایده‌ای دارد؟

— فایده‌های بسیار. جهان کنونی به قایقی دستخوش تلاطم امواج و با سرنشینان کپ هم تبدیل شده است. ما جوانانمان را از مبادله تجربه‌ها محروم کرده‌ایم. درها و پنجره‌ها را بسته‌ایم و متوجه نیستیم که در فضای بسته، دید و نگرش رشد نمی‌کند، و در فضای بسته نمی‌توان ذهنهایی با نگرش جهانی و میدانهای دید فراخ تربیت کرد. ادامه این وضع ما را به انزوای سیاسی، اقتصادی و مآلاً علمی - فرهنگی و اجتماعی می‌کشاند و امکانات رشد را از ما سلب می‌کند. همه کشورهای دنیا برنامه‌های مبادله استاد، دانشجو، دانش‌آموز و متخصص دارند. کشورهایی هستند که هر سال صدها و دهها هزار نفر را مبادله می‌کنند و از راه همین تبادله‌ها نکته‌ها می‌آموزند و نبض فرهنگی جهان را در دست می‌گیرند. ذهن جهانی داشتن، جهانی اندیشیدن، اما فرهنگ خودی را حفظ کردن، ضرورت زیستن در عصری است که مرزهای سیاسی، جغرافیایی، ملی، قومی یکی پس از دیگری شکسته می‌شود.

مثلاً چه چیزهایی وضع را برای جوانان متفاوت می‌کند؟

— به نکات زیادی می‌توان اشاره کرد، مثلاً از کشورهای مختلف جوانانی با یک تخصص ساده، مقدار اندکی پول و تعدادی محدود لغت انگلیسی راهی سفر می‌شوند و ظرف مدتی کوتاه در جامعه‌ای دیگر جا می‌افتند. نظام آموزشی و اجتماعی‌شان طوری آنها را بار می‌آورد که دل و جرأت این کارها را دارند، مخاطره می‌پذیرند و راهها و روشهای سرکردن در دنیای امروز و در جامعه‌های دیگر را بلدند. ایرانیها با جیبهای پر از پول، با تخصصهای عالی و با مجموعه وسیعی از لغات و اصطلاحات انگلیسی راه می‌افتند، اما با مشکلات فراوان رو به رو می‌شوند. نظام آموزشی ما علیل و ناتوان، بی‌اطلاع از دنیا و فرسوده و مندرس است. نه اطلاعاتی را که منتقل می‌کند به کار می‌آید و نه با راه و روشهایش می‌توان چیزی را در عمل به کار بست و گلیم خود را از مهلکه‌ها به در آورد.

فکر می‌کنید مشکل آموزش در چیست؟

— آموزش به این نمی‌گویند که یک مشت متن بدهند به شاگرد و بگویند اینها را خوب بخوان و مثل ضبطصوت پس بده. آموزش، پیش از هر چیز باید این اتکاء به نفس را انتقال دهد که فرد می‌تواند مشکلاتش را با اندیشه، تحلیل، جست‌وجو و تحقیق حل کند. حتی فارغ‌التحصیلان دانشگاههای ما روشهای استفاده از کتابهای مرجع و یافتن پاسخ ساده‌ترین پرسشها را بلد نیستند، در حالی که فارغ‌التحصیلان دبیرستانهای آنها به سادگی می‌توانند مشکلات خودشان را تحلیل کنند و پاسخ آنها را از طریق منابع مختلف بیابند. همین تفاوت، مقدمه تفاوتهای ذهنی عظیمی است. ایرانیهایی که در کشورهای خارج به تحصیلات عالی می‌پردازند، گاهی ناگزیر می‌شوند آموختن را از صفر شروع کنند. باید بروند به کتابخانه‌ها و ابتدایی‌ترین روشهای یافتن اطلاعات را بیاموزند. موفقیت در بعضی مسابقه‌ها و حل کردن مسائل دشوار مثلثاتی و مخروطات گولمان نزنند. اینها نشانه‌ی درستی و موفقیت آموزش نیست. شاخص مهم در ارزشیابی آموزش، تربیت شدن ذهنهای روشمند و پژوهنده و مبتکر، شخصیت‌های سالم و متکی به نفس و روحیه‌های آماده‌ی کار، ماجرا و تقلا و نظایر اینهاست.

آنها این مشکلات را ندارند؟

— نه اینکه مشکل ندارند. هیچ جامعه‌ای بدون مسأله و مشکل نیست، اما آنها نظام بازخورد دارند. مشکلات از قسمتهای مختلف جامعه به هم منعکس می‌شود و سعی می‌شود که راه‌حل آنها را پیدا کنند. مثالی عرض کنم. سی سال است کارخانه خودروسازی ما خودرو تولید می‌کند و سی سال است که خریداران این خودروها با پنجره‌ها و قفلها مشکل دارند. سی سال است که مشکل شکاف میان دو صندلی جلو در تاکسی‌ها حل نشده است و سی سال است که از صندلیها سیخ و میخ فرو می‌رود به بدن سرنشینان. اگر بازخورد وجود می‌داشت، کارخانه باید سال به سال معایب کار خود را اصلاح و اشکالات کار خود را تصحیح می‌کرد. و اگر بازخورد در خودروسازی درست عمل کرده بود، حالا ما هم مثل کره‌ایها، که همزمان با آنها این صنعت را شروع کرده‌ایم، خودرو ملی مان را با استانداردهای قابل قبول تولید می‌کردیم. یک عمر است که فارغ‌التحصیل‌های ما به درد دستگاههای ما نمی‌خورند. کسانی که استخدام می‌شوند باید از نو آموزش ببینند. چون بازخورد و نظام تصحیحگر وجود ندارد، رابطه خلاقیتی میان آموزش و سایر فعالیت‌های جامعه نیست. بسیاری از استادان ما در سالهای اول دانشگاه به دانشجویان می‌گویند هر چه در دبیرستان خوانده‌اید فراموش کنید و از صفر شروع کنیم. بعد هم که فارغ‌التحصیلان دانشگاهها می‌روند سر کار، به آنها می‌گویند هر چه در دانشگاه خوانده‌اید بیچید در بقچه و بگذارید در اشکاف و از نو شروع کنید. این است نتیجه نبودن نظام تصحیحگر بازخورد میان بخشهای مختلف جامعه.

این نظام به اصطلاح «بازخورد» و «تصحیحگر» را چگونه می‌شود به وجود آورد؟

— نسخه‌ای ندارم، و در واقع نسخه‌های درست در بحث‌های گسترده عمومی پیچیده می‌شود. اما به این نکته یقین دارم که از هر جا شروع می‌کنیم به نظام آموزشی مان می‌رسیم و در همین جا لنگ می‌شویم. تا این نظام متحول، امروزی، نوسازی و بازسازی نشود، نیروهایمان همان خواهد بود که بوده است.

اجازه بدهید برویم سراغ مسائل فرهنگی و از میان این مسائل به وضع فرهنگی ایرانیان مهاجر و مقیم در قاره آمریکا بپردازیم. شما وضع را چه‌طور دیدید؟

— باز هم تأکید کنم که تجربه من محدود است به یک ایالت در آمریکا و بخشی از کانادا و اصلاً نمی‌خواهم تجربه‌هایم را به کل قاره آمریکا تعمیم بدهم. نخستین نکته‌ای که دوست دارم بر آن تأکید کنم، این است که تجربه‌های هیچ‌کس و گفته‌ها و شنیده‌های بسیار درباره کانادا و آمریکا به کار من نیامد و ناگزیر شدم این قاره را مثل کریستوف کلمب برای خودم کشف کنم. حتی بسیاری از اطلاعاتی که ایرانیان سفر کرده به من داده بودند غلط بود. بنابراین، این فرض را می‌پذیرم که تجربه‌های من هم به کار دیگران نیاید. حضور شما عرض کنم که وضع ایرانیان، در مقام مقایسه با سایر اقوام و ملت‌های دیگر خوب، و شاید بشود گفت که حتی بسیار خوب است. واقعاً به ندرت می‌توان ایرانی‌ای در شغل‌های پست و پیش پا افتاده یافت. بسیاری از ایرانیان تخصص‌های ممتاز، ثروتهای چشمگیر و سمت‌های برجسته دارند و به همین دلیل از اقوام برجسته ساکن آمریکا هستند. البته فراموش نکنیم که ایرانیها این موقعیتها را با کار شدید به دست آورده‌اند.

۱۲۸

فقط در آمریکا؟ کانادا نه؟

— آمریکا پناهنده نمی‌پذیرد و پول مفت هم به کسی نمی‌دهد. کسی که می‌رود آنجا باید وارد گردونه کار و تولید شود، سخت بکوشد، تلاش و تقلا کند تا بتواند زندگی‌اش را اداره کند. به همین دلیل کسانی که تخصص، فن و حرفه یا پول و سرمایه دارند، می‌توانند در گردونه تولید جایی برای خود باز کنند. و ایرانیان چون معمولاً یا تخصص و فن دارند یا سرمایه، در آمریکا از لحاظ اقتصادی موفق‌اند. اما در کانادا وضعیت دیگری است. عده‌ای به بهانه‌هایی، که شاید در بیشتر موارد موجه نیست، وارد کانادا شده‌اند. شماری از این عده خواسته‌اند از راه‌های بدون زحمت و با اتکا به کمک‌های مالی دولت گذران کنند. این روحیه خوشایند مردم نیست. مردم می‌گویند ما مالیات نمی‌پردازیم که به مفتخورها بدهند. و از این‌رو نوعی نگرش منفی، ارزیابی منفی، و گاه نیز همراه با پیشداوری درباره خارجیها وجود دارد. البته تجمعات ایرانی در کانادا خیلی مواظب است و تلاش می‌کند که اعتبار ایرانیان آسیب نبینند. ولی به هر حال عده‌ای ایرانی

که نه در ایران تحصیل قابل توجهی کرده‌اند، نه فن و تخصصی دارند و نه سرمایه‌ای، رفته‌اند کانادا. گاه نیز خود را سیاسی یا اقلیت مذهبی یا از گروه‌های زیر فشار معرفی کرده‌اند، بدون اینکه حقیقتاً فرهنگ سیاسی یا مذهبی داشته باشند. به این گروه که برمی‌خورید تعجب می‌کنید از این همه بی‌دانشی، بی‌اطلاعی، جهل، ناتوانی. اینها معرّفان خوبی برای جامعه، فرهنگ و مردم ایران نیستند و به تصویر واقعی چهره ایران فرهنگی آسیب جدی می‌رسانند.

دولت ایران اینها را می‌داند؟

— نمی‌شود نداند. هر دولتی انواع و اقسام روشهای کسب اطلاع دارد، اما اینکه تا چه حدی و عمقی این اطلاعات را تحلیل و تفسیر کرده و به جمع‌بندی و سیاست و برنامه مشخصی رسیده باشد، نکته‌ای است که من نمی‌دانم. به هر حال بنده حضور و نقش مؤثری از دولت ندیدم. در امریکا، به لحاظ قطع روابط سیاسی میان دو کشور ایران و امریکا، طبعاً دست دولت بسته است. اما در کانادا که بسته نیست، حضور مؤثر و مفید دولت را حس نمی‌کنید؟

مقصود از مؤثر و مفید چیست؟

— مقصود این است که نمایندگان دولت ایران در خارج از کشور با توجه به سیاستها و برنامه‌ها در سیر رویدادها نقش و تأثیر داشته باشند، نه اینکه دنبال حوادث پیش‌بینی نشده بدون و بعد هم به هیچ چیز نرسند. یک مقایسه ساده خیلی چیزها را روشن می‌کند. برای مثال، شما فعالیتهای نمایندگیهای کشورهای دیگر را در کانادا با نمایندگی ما مقایسه کنید. چینیه‌ها، رقم قابل توجهی را در کانادا تشکیل می‌دهند. ببینید نمایندگی چین در کانادا، نمایندگی تایوان، یا نمایندگی ژاپن چه می‌کنند. این مقایسه کار دشواری نیست. ببینید اگر یک ژاپنی خواست با سفارت ژاپن در کانادا تماس بگیرد و موضوعی را در میان بگذارد، پیشنهادی داشته باشد یا سوالی بکند یا نکته و تصمیمی را بخواهد تصحیح یا اصلاح کند، چه جور عمل می‌کند و چه مراحل را پشت سر می‌گذارد. در امریکا می‌خواستم در باب گذرنامه‌ام از دفتر حفاظت منافع ایران در سفارت پاکستان سوالی بکنم. امکان مراجعه مستقیم نداشتم، به سبب دوری ایالتها و ناچار بودم تلفون بزنم. سه روز تمام خودم و چند تن از دوستانم نتوانستیم تلفون سفارت پاکستان را بگیریم، در حالی که با تکنولوژیهای جدید، دیگر هیچ‌کس در امریکا پشت خط نمی‌ماند. بعد از سه روز که عاجز شدیم، متوسّل شدیم به دوستان و آشنایان با نفوذ در ایران و اینها از ایران ترتیبی دادند که کسی از دفتر حفاظت منافع با ما تماس گرفت و بالاخره توانستیم نمابری بفرستیم و بگوییم سوال ما چیست. احتمال دارد این ماجرا به نظرتان عجیب بیاید. ما از چندین و چند ایرانی مقیم امریکا در این خصوص سوال کردیم و همه آنها بالاتفاق گفتند که گرفتن تلفون سفارت پاکستان و بعد هم یافتن کسی که با حوصله و توجه و دقت به سوال جواب

بدهد از شواذ امور محاله است. نتیجه چنین وضعی تشدید انقطاع روابط و مناسبات فرهنگی است.

خانه‌های فرهنگ ایران چه می‌کنند؟ برقراری این گونه مناسبات فرهنگی که می‌گویید مگر وظیفه همین خانه‌های فرهنگ نیست؟

— در آمریکا، به علت قطع روابط سیاسی، خانه فرهنگی در کار نیست. در ونکوور کانادا که شمار قابل توجهی ایرانی زندگی می‌کنند، بنده خانه فرهنگی ندیدم. حتی جایی که کتابها و نشریات فارسی برسد، روزنامه‌ای و خبری باشد که ایرانیان بتوانند از طریق نشریات و مطبوعات در جریان اخبار و اطلاعات کشور قرار بگیرند، و نیز امکانی برای دیدار و گفتگو باشد، که در حقیقت به منزله حداقل ممکن حضور فرهنگی است، وجود ندارد. ایرانیان علاقه‌مند از طریق شبکه اینترنت و مراوداتی که خودشان دارند در جریان اوضاع و احوال قرار می‌گیرند. البته طبیعی است که در چنین وضعی، هر دسته و گروهی که امکانات تبلیغاتی داشته باشد، می‌تواند منویات خودش را پیش ببرد. بعد هم عصر ما عصر رسانه‌هاست و هر رسانه‌ای که بتواند بیشترین پیام را در کمترین زمان، در این دوره پرمشغله کم‌حوصله، برساند، بیشترین توفیق را دارد. کشور ما شاید به لحاظ محدودیتهای مالی و نیز تدوین نکردن سیاستها و برنامه‌های اجرایی فرهنگی و درست استفاده نکردن از نیروها، و همه نیروها در مدیریتهای فرهنگی، دارد از تحولات عقب می‌ماند و این عقب‌ماندن‌ها به جنبه‌های فرهنگی مخصوصاً لطمه می‌زند. در واقع مشکل خانه‌های فرهنگ ما در خارج از کشور بخشی از مشکل سیاستها و برنامه‌های فرهنگی ماست. اصلاً از همه چیز برتر و مهمتر در این زمینه، نیروهای انسانی تربیت شده، آموزش دیده و تجربه اندوخته برای کارهای فرهنگی است که بتوانند در کشورهای خارج محافظ، مدافع، مقوم، مروج، مبلغ و مجری فرهنگ و زبان ما باشند. ما چنین نیروهایی در اختیار نداریم، و بدون عامل انسانی، هیچ طرح و برنامه‌ای نمی‌تواند با موفقیت همراه باشد.

مگر ما کارگزار فرهنگی تربیت نمی‌کنیم؟

— در کجا، در دانشگاه؟

در مراکز آموزشی.

— نه. ممکن است فی‌المثل یکی از واحدهای دولتی ادعا کنند که ما چنین و چنان می‌کنیم، اما تربیت نیروی انسانی که وظیفه دستگاههای اجرایی نیست. کارگزاری فرهنگی - یا هر نام دیگری، نام مهم نیست، محتوا مهم است - زمانی کارآمد خواهد بود که به بحثی آکادمیک تبدیل شود، مبانی نظری و پژوهشی‌اش درست تدریس شود، راهها، روشها، تجربه‌ها و دیدگاههای کشورهای مختلف مقایسه و بررسی شود و برای تصمیم‌گیری و اجرا در قلمرو فرهنگ، میناها و

معیارهای علمی در دست باشد. بعد هم دانشجویان براساس منطبقه‌های فرهنگی جهان، با اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی کشورهایی که به آنها نماینده می‌فرستیم، و نیز وضعیت اجتماعی و فرهنگی ایرانیانی که در این کشورها هستند، متناسب باشد. اگر بتوانیم عده‌ای را درست و به این ترتیب تربیت کنیم، می‌توانیم امیدوار باشیم که ممکن است کاری انجام بگیرد.

این کارهایی را که می‌گویید چه کسانی، چه واحدهایی باید انجام بدهند؟

— مقداری تجربه از گذشته هست که باید آنها را به دقت بررسی کرد و جنبه‌های سودمند آنها را درست آموخت. اما در تاریخ ایران، این همه مهاجر ایرانی و ایرانی مقیم در خارج از کشور پدیده‌ای جدید است، و می‌شود گفت که تجربه‌اش را نداشته‌ایم، کما اینکه هیچ‌گاه در تاریخمان، یا به عبارت بهتر در تاریخ جدیدمان، این همه مهاجر میهمان در خاک خودمان نداشته‌ایم. خود این پدیده‌ها به تحقیقاتی وسیع نیاز دارد. وضع ایرانیان خارج را باید درست تحقیق کنیم و نیازها و مسائلشان را باید درست بشناسیم. اگر کسی فکر کند که سرنوشت و آینده ایران از سرنوشت و آینده حدود دو میلیون ایرانی مقیم خارج جداست - نمی‌دانم آمار واقعی و دقیق چیست، از یک میلیون و خرده‌ای تا بیش از سه میلیون گفته‌اند - خطای بزرگی کرده است. هیچ‌کس پیوندهایش را به طور کامل با زادبومش قطع نمی‌کند. رابطه با کشور زادگاه، یا با زادگاه فرهنگی و معنوی، درست مثل رابطه با مادر است. هیچ انسان بهنجاری نیست که مادر پاک‌دامنی داشته باشد و دلش نخواهد به این دامان پاک بازگردد. شماری از ایرانیان خارج از کشور بی‌اندازه باارزش، محترم، دلسوز کشور، آرزومند بازگشت به کشور و صاحب علم و فضیلت و تقوا و دانش و تجربه و تخصص و ثروت و نفوذاند. نادیده گرفتن این سرمایه عظیم می‌تواند یکی از بزرگترین خطاهای سیاسی - فرهنگی باشد. بسیاری از ایرانیان هستند که می‌خواهند در اولین فرصتی که مناسب می‌دانند به کشور، و در واقع به کشور خودشان، برگردند. اینها که بیایند خیلی چیزها با خودشان می‌آورند که کمترین آنها تجربه‌های زندگی در محیط و فرهنگی دیگر است. این نکات، به هیچ وجه نکات بی‌اهمیتی نیست و در واقع یک واحد مشخص در یک دستگاه بخصوص کشور باید روی این قضیه درست بیاندیشد، سیاست و برنامه واحد و مشخصی در پیش بگیرد و به عنوان واحدی مسوول، پاسخگو، و متعهد به قوانین ملی و بین‌المللی و حساس نسبت به مناسبات خارجی کشور، عمل کند. به گمان بنده تعدد مراجع در این زمینه خطرناک است. نمی‌گویم ضررناک است، می‌گویم خطرناک است، جداً خطرناک است.

زبان فارسی به عنوان مهمترین عنصر فرهنگی ما چه وضعی در کانادا و امریکا دارد؟

— زبان فارسی برای ما، برای فرهنگ ما حقیقتاً از مهمترین مسائل است، و مظلوم قرار گرفتن این زبان، که زبان یکی از بزرگترین آفرینشهای جهان است، جداً جای تأسف دارد. البته حقیقت را

نباید نادیده گرفت که وضع از چند سال پیش قدری بهتر است، و این هم شاید ناشی از خودآگاهی ماست، اما با وصف این خیلی کارها باید کرد. کرسیهای زبان فارسی زیادی تعطیل شده است. کشورهایی که می‌توانند کمک مالی کنند یا سیاستهای حمایتی دارند، از تعطیل کرسیهای ما به سود ترویج زبان و فرهنگ خوشان استفاده کرده‌اند. در یکی از دانشگاهها، زبان فارسی تحت برنامه زبانهای عربی و عبری تدریس می‌شود. در دانشگاه یو.بی.سی. در جنوب غربی کانادا، که یکی از بزرگترین و مشهورترین دانشگاههای جهان است و عده قابل توجهی دانشجوی ایرانی و ایرانی‌تبار در آنجا درس می‌خوانند، کرسی زبان فارسی نیست. این غفلت بزرگی است و هیچ کشوری از سر این گونه غفلتها، یا شاید هم تغافلها، نمی‌گذرد. زبان فارسی فقط زبان یک کشور نیست، زبان یک منطقه پهناور فرهنگی و زبان یکی از بزرگترین تمدنها و فرهنگهای تاریخ بشر است. تعطیل آموزش زبان، عمل بسیار معناداری است، زیرا که به منزله بسته شدن دروازه اصلی ارتباطات است.

چه باید کرد؟ دولت چه کاری می‌تواند بکند؟

دولت، دست‌کم در این زمینه، خیلی کارها می‌تواند بکند. یکی از نخستین گامها داشتن یک جدول زمانی و مکانی برای برنامه‌های گسترش زبان است با توجه به سیاستها و برنامه‌های بلندمدت. هر سال ما باید وضع خودمان را از این حیث بسنجیم و ببینیم چه قدر پیش رفته‌ایم و چه قدر نه. و اگر پیش نرفته‌ایم، بلافاصله باید تصمیمهای اصلاحی بگیریم و جبران کنیم. نقشه گسترش آموزش زبان باید نشان بدهد در چه مراکز آموزشی همدهای در جهان کرسی زبان فارسی داریم و در کجاها نه، و دست‌کم سال به سال این نقشه باید اصلاح و تکمیل شود. همپای آموزش زبان، باید به فکر تهیه متنهای مناسب بود، متنهایی که با زمینه‌های فرهنگی و محیطهای اجتماعی متفاوت سازگاری داشته باشد. این متنها باید به مقدار فراوان و در دسترس باشد. در حال حاضر با توجه به تکنولوژیهای جدید اطلاعاتی و ارتباطی، تنظیم و انتقال متنها تسهیل شده است. وضع آموزش زبان فارسی به نسل دوم ایرانیان خیلی بد است.

تفاوت آموزشی‌اش در چیست؟

آنچه عیناً دیده‌ام و تا حدود زیادی در جریان مشکلاتش قرار گرفته‌ام از این قرار است که عرض می‌کنم. خواهید دید تفاوت در چیست. عده بسیار زیادی از ایرانیانی که بچه‌هایشان در کانادا و امریکا به دنیا آمده‌اند یا بچه‌هایشان را از کودکی با خود برده‌اند و به نظام آموزشی آنجا سپرده‌اند، به شدت - تأکید می‌کنم به شدت - علاقه‌مندند بچه‌هایشان فارسی بخوانند، بنویسند، حرف بزنند و از طریق منابع فارسی با فرهنگ خود آشنا و مأنوس شوند و هویت ملی، تاریخی و فرهنگی خود را از دست ندهند. و اصولاً هم داشتن و حفظ هویت در جامعه‌های فاقد هویت

مشخص، برای عده‌ای بسیار اهمیت دارد. این خانواده‌ها، که البته ما هیچ برنامه مدّونی برای حمایت از آنها نداریم، با چند مشکل اصلی رو به رو هستند، مثل اینکه چون آموختن زبان تابع نیاز است و بچه‌های اینها احساس نیاز نمی‌کنند، به فراگرفتن جدی زبان، و فرا رفتن از تعدادی جمله‌های محاوره‌ی ساده، میلی نشان نمی‌دهند. نظام آموزشی آنها به گونه‌ای عمل می‌کند که آنها را نیازمند به یادگرفتن زبان دیگری بار نمی‌آورد. بچه‌هایی که با خط مصوّت دار لاتینی باز می‌آیند، خط فارسی را دشوار، متناقض، غیرمنطقی و بی‌قاعده می‌یابند. بحث درباره سختی این خط از بحثهای جاری و مداوم خانواده‌های ایرانی با بچه‌هاست. ما، حتی از اینکه زبر و زیر و پیش را به قصد تسهیل آموزش به کسانی که به هر حال می‌خواهند زبان فارسی را بیاموزند وارد خط کنیم، طفره رفته‌ایم. ما مسؤولانه و شجاعانه عمل نکرده‌ایم.

یعنی چه، مقصودتان تغییر دادن خط فارسی است؟

۱۳۳

— مقصودم تغییر دادن خط فارسی نیست، مقصودم تکمیل کردن و تصحیح کردن خط فارسی به قصد آموزش این زبان به خارجی‌ان و ایرانیان نسل دوم به بعد است. بر فرض که تغییر خط هم موضوع بحث باشد، مطلب خطرناکی طرح نشده است. خط، ابزار زبان است. اگر زبان به لحاظ مشکل خط قابل آموزش و انتقال نباشد، غرض نقض شده است و حتماً باید درباره آن به طور جدی اندیشید. انگار ما خیال نداریم درباره دشواریهایمان مسؤولانه بیاندیشیم. مسائل مهم بسیاری هست که از طرح درست، بی‌پرده و با شهامت آنها طفره می‌رویم. سالهای سال است که فی‌المثل بچه‌های علاقه‌مند به ادبیات در داخل کشور برای آموختن ادبیات جدید در دانشگاهها به رشته ادبیات روی می‌آورند، و سر می‌خورند. در رشته ادبیات همه چیز می‌آموزیم جز ادبیات واقعی امروز، جز ادبیاتی که جهان امروز آن را ادبیات خلاق و زنده می‌شناسد. در بعضی از دانشکده‌ها مخالفت با ادبیات امروزی و جدید علن و آشکار است و عده‌ای از استادان عقیده‌های خود را بر سلیقه‌های جوانان و گرایشهای نوجویانه پژوهشهای ادبی آنان به طرز بسیار زنده، زورگویانه و ناموجهی تحمیل می‌کنند. اصلاً می‌خواهم فراتر از این بروم و بی‌پرده بگویم که طبیعی‌ترین و اولی‌ترین حقوق بشری را به نام حفظ سنتها نقض می‌کنند. اینها این قدر کوتاه‌بین و بی‌اطلاع‌اند که نمی‌دانند این طرز حفظ سنت به رادیکالترین روشهای سنت‌ستیزی و سنت‌گریزی در جوانان می‌انجامد و در نهایت زبان و ادبی که پاسدار آن هستند، زیانهای سنگین می‌بیند. روشی هم که در قبال مسائل آموزش زبان فارسی از طریق خط اصلاح نشده برای غیرایرانیان یا ایرانیان خارج از نظام آموزشی‌مان در پیش گرفته‌ایم، همین است: بستن چشم و ندیدن واقعیت. شاید بستن چشم را بهترین راه حذف مسأله‌ای می‌دانند.

فکر نمی‌کنید خیلی تند می‌روید و قضیه به این شدت هم نیست.

— گمان نمی‌کنم. شاید که کند هم می‌روم و شاید که من هم حتی در جنبهٔ محافظه‌کاران قرار بگیرم. آنچه به چشم دیده‌ام مرا متقاعد ساخته است که سرعت تصمیم‌گیریهای ما با توجه به سرعت تحولات جهانی بسیار کند و متعطلانه است و فرهنگ ما دارد از این انفعال لطمه‌های سنگین می‌خورد.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی ظاهراً بخشی برای رسیدگی به این قضایا دارد، و لابد اگر لازم باشد، به این جنبه‌ها رسیدگی می‌کنند.

— از قضا نشریات فرهنگستان در آنجا و واژه‌های پیشنهادی با استقبال شدید عده‌ای از ایرانیان رو به روست، و گاه آن قدر شدید که گرایشهای افراطی را حس می‌کنید. عده‌ای از ایرانیان مقیم امریکا، بدون آنکه لزوماً سیاسی باشند، به شدت ضدآمریکایی و ضدغربی هستند. در واقع تقابلهای فرهنگی، و اینکه نمی‌خواهند در فرهنگ امریکا و جهان غرب هضم شوند، و پای‌بندی‌شان به سنتها و فرهنگ خودشان، گاه آنها را به اتخاذ دیدگاههای افراطی و تفریطی می‌کشاند. برای مثال، یکی از مهندسان کامپیوتر را دیدم که در یکی از شرکتهای بزرگ کامپیوتری امریکا کار می‌کرد و واژه‌های فارسی به اصطلاح «سره» را در زمینهٔ کامپیوتر جمع می‌آورد و در مجلسها و محفلهای ایرانیان نقل می‌کرد. با مهندس معماری آشنا شدم که می‌گفت معماری سنتی ایران اوج هنر معماری جهان است و معماران امریکایی باید بیایند در برابر معماران سنتی ما زانو بزنند و چیز یاد بگیرند. خوب، می‌بینید! اینها افراط و مبالغه‌های ناشی از دوری از وطن و فرهنگ است. به هر حال این تعصبها و جانبداریها وجود دارد و خانواده‌های ایرانی که این گونه تعصبها و جانبداریها را دارند، می‌خواهند فرزندانشان را که از فرهنگ خودی دور شده‌اند و دورتر هم می‌شوند به دامان این فرهنگ برگردانند. نمی‌دانم فرهنگستان ما در این خصوص چه کرده است و چه می‌کند. به فرض که فرهنگستان دربارهٔ جنبه‌های آموزش خط و زبان فارسی بسیار عالی کار کند، قضیه‌ای که عرض کردم فراتر از وظایف و خدمات نهادهایی نظیر فرهنگستان است.

۱۳۴

اگر فرهنگستان، که نهاد ویژهٔ زبان و ادب فارسی است، نتواند در این قضیه کاری کند از نهادهای دیگر چه کاری ساخته است؟

— خیال می‌کنم اگر موضوع را بهتر طرح کنیم به جواب بهتری نیز برسیم. اصل مسأله چیست؟ مسأله این است که شمار کثیری ایرانی و ایرانی‌تبار فعلاً خارج از مرزهای سیاسی ایران و در محیطهای فرهنگی متفاوتی زندگی می‌کنند، اما به شیوه‌ها و درجات مختلف به آموزش زبان فارسی، تکمیل آموزش زبان فارسی و تغذیه از منابع فرهنگی، که به زبان فارسی متناسب با وضع زبانی - فرهنگی آنها نوشته شده باشد، نیازمندند. اگر این را به عنوان صورت مسأله

بپذیریم، قضیه از حدّ اختیار یک یا چند نهاد بسیار فراتر می‌رود و پای سیاستها و برنامه‌های ملی در حوزه فرهنگی به میان می‌آید. گام نخست در اتخاذ سیاستی عمومی یا جامع، داشتن اطلاعات دقیق، بررسیها، مطالعات و پژوهشهای قابل اعتماد و اتکاست. اینها را ما فعلاً در اختیار نداریم و موضوع را هم با توجه به همه ابعاد مهم آن طرح نکرده‌ایم. و به این نکته هم توجه نکرده‌ایم که وظایف ایران در قبال زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، فراتر از محدوده سیاسی ایران و مشابه وظایف، فی‌المثل، اسپانیا در برابر زبان اسپانیایی و در بخشی از جهان است. کشورهای اسپانیایی زبان در قاره آمریکا، هنوز هم از پستان مادر اسپانیایی‌شان در خاک اسپانیا تغذیه می‌شوند، حال آنکه ارتباط اقوام، گروهها و مجامع فارسی‌زبان در کشورهای مختلف جهان با ایران، نظیر ارتباط اسپانیایی زبانها با اسپانیا نیست. به همین دلیل، تجدیدنظر در سیاستهای فرهنگی، زبانی و برنامه‌های آموزش و ترویج زبان فارسی و انتشار متنهای فارسی و فرهنگی در این زمینه‌ها لازم است، و این فراتر از وظایف و مسؤولیتهای یک یا چند واحد است.

نکته دیگری هست که علاقه‌مند باشید به آن اشاره کنید؟

۱۳۵ — آرزوی موفقیت برای همه خادمان فرهنگی، برای مجله شما و همه نشریاتی که فرهنگها را غنی‌تر می‌کنند. گمان می‌کنم اگر نمایندگان و هیأتی از جامعه روزنامه‌نگاران، از مطبوعات، که صاحب نظر و قلم نیز باشند، و نیز از جانب رسانه‌های دیگر، سفرهایی داشته باشند، اوضاع و احوال ایرانیان مقیم خارج را بررسی و نتایج را در مطبوعات منعکس کنند، به گسترش شناخت عمومی کمک خواهند کرد. آگاهی عمومی و وجدان جمعی اگر درست ساخته شود، پایه‌های محکم سیاستها و برنامه‌ها درست گذاشته می‌شود. باید کاری کنیم که سیر رفتن از کشور جای خود را به سیر بازگشتن به کشور و کمک به رفع موانع و مشکلات بدهد. از وقتی که برگشته‌ام و از میان صدها تن خویشاوند و دوست و همکار فقط عده بسیار اندکی به من گفته‌اند که فی‌المثل فلائی جای تو اینجاست، نه آنجا و کار خوبی کرده‌ای که برگشته‌ای سرچایت. بقیه نظری خلاف این را دارند. گاه با اظهار نظرهایی رو به رو می‌شوم که تکان دهنده است. بعضی کسان که خادمان فرهنگ، زبان، ادب و هنر هستند، و قاعدتاً نباید بتوانند در محیطی جز این محیط زندگی کنند، حتی مرا سرزنش کرده‌اند. این نوع برخوردها نشان از روحیه‌ها و تلقی‌هایی دارد که در نهایت به زبان فرهنگ و کشور ما است. بیداری و هشیاری وجدان عمومی از اصلی‌ترین وظایف مطبوعات و رسانه‌هاست. خوب است که برای تقویت فرهنگمان از اینجا شروع کنیم.*